



2188

۲۵۰۰  
۲۰  
۷۷۷  
فایض

www.ketab.ir

# سیر باز کوچک امام (ره)

خاطرات آزاده پرآوازه (اسیر ۱۳ ساله جنگ تحمیلی)، مهدی خاندان

گفتگو و نگارش: فاطمه دوست کامی

# سرباز کوچک امام (ره)



آمارات پیام آزادگان

خاطرات آزاده پرآوازه (اسیر ۱۳ ساله جنگ تحمیلی)، مهدی طحانیان  
گفتگو و نگارش: فاطمه دوست کامی

ویراستار: فرزانه قلعه قوند  
صفحه‌آرایی و صفحه‌بندی: افسانه گودرزی  
طراح جلد: علی محمد خواسته  
ناظر چاپ: سعید اسدی  
موضوع: بررسی و راست‌آزمایی: حجت الاسلام و المسلمین سیدحسن میرسید،  
آزادگان: دوگانه عنبر و کمپ ۷ رمادیه ۲

لیت‌گرافی، چاپ و صحافی: فاضل  
تیرت چاپ، بیستم / ۱۳۹۷  
شمارگان: ۲۵۰۰  
قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۲۰-۲-۲

سرشناسه: طحانیان، مهدی، ۱۳۴۶  
عنوان و نام پدیدآور: سرباز کوچک امام، خاطرات آزاده پرآوازه (اسیر ۱۳ ساله جنگ تحمیلی)، مهدی طحانیان/گفتگو و نگارش فاطمه دوست کامی.  
مشخصات نشر: تهران: پیام آزادگان، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری: ۶۸۸ ص.  
شابک: ۹۷۸۶۰۰۸۲۲۰۲۸۲  
وضعیت فهرست نویسی: فیا  
عنوان دیگر: خاطرات آزاده پرآوازه (اسیر ۱۳ ساله جنگ تحمیلی)، مهدی طحانیان.

موضوع: طحانیان، مهدی، ۱۳۴۶ -- خاطرات  
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- اسیران ایرانی  
موضوع: Iran-Iraq War, ۱۹۸۰-۱۹۸۸ -- Prisoners and prisons, Iranian

موضوع: اسیران جنگی -- ایران -- خاطرات  
موضوع: Prisoners of war -- Iran -- Diaries

موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: ۲۰th century -- Persian fiction

شناخته افزوده: دوست کامی، فاطمه، ۱۳۶۰ -

رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ / ۳۳۳۳ / DSR۱۶۲۹

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۱۷۳۴۴

نشانی: تهران - بین میدان فردوسی و استاد نجات‌اللهی - کوچه نبایی - پلاک ۸  
تلفن: ۱۷ و ۸۸۸۰۷۰۱۵ شماره: ۸۸۸۰۰۱۶  
م: خیابان هنرستان، بسیج ۱۱، رویه‌روی خیابان شهید رجایی، انتهای کوچه  
سمت راست، پلاک ۲۰ - تلفن: ۲۷۸۲۸۶۰۷ - ۲۵

تقدیم بہ:

کشتہٴ غاضریہ

کہ پیالہٴ نیزہ را ذرہ ذرہ سر کشید

www.ketab.ir



تقریظ مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله العالی) بر کتاب «سرباز کوچک امام (ره)»

### بسمه تعالی

سرگذشت این نوجوان شجاع و باهوش و صبور در اردوگاه‌های اسارت، یکی از شگفتی‌های دفاع مقدّس است؛ ماجراهای پسر بیچّه سیزده‌چهارده ساله‌ای که نخست میدان جنگ و سپس میدان مقاومت در برابر مأموران درنده‌خوی بعثی را با رفتار و روحیه‌ای اعجاب‌انگیز، آزموده و از هر دو سربلند بیرون آمده است. دل بر مظلومیت او می‌سوزد ولی از قدرت و تحمّل و صبر او پر می‌کشد؛ این نیز بخشی از معجزه بزرگ انقلاب اسلامی است. در این کتاب، نشانه‌های خباثت و لثامت مأموران بعثی آشکارتر از کتاب‌های مشابهی است که خوانده‌ام. به‌هر حال این یک سند باارزش از دفاع مقدّس و انقلاب است؛ باید قدر دانسته شود. خوب است سست‌بمان‌های مغلوب دنیا شده، نگاهی به امثال این نوشته صادقانه و معصومانه بیندازند، شاید رحمت خدا شامل آنان شود.

سیدعلی خامنه‌ای

۹۶/۴/۱۲

## باشامی کوئیم

مؤسسه فرهنگی هنری پیام آزادگان فعالیت خویش را از سال ۱۳۸۴ با هدف اعتلای فرهنگ ایثار و پایداری آغاز کرد. یکی از مهم‌ترین فعالیت‌های مؤسسه، نشر کتاب در همین حوزه است. کتاب «سرباز کوچک امام (ره)» نیز یکی از این آثار است که به داستان واقعی و درس‌آموز نوجوانی می‌پردازد که کودکیش با اولین زمزمه‌های انقلاب پیوند خورد و سرانجام در باری عزت و حقارت پیروز میدان شد. سرباز کوچک امام (ره)، حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. حرف‌های بکری که طبق فرمایش رهبر معظم انقلاب فرصت خوبی است برای فرهنگ‌سازی در این زمینه.

در این کتاب اراده پر آوازه «مهدی طحانیان» راوی خاطراتیست که در گذشته‌ای نه چندان دور، با پخش مستندی از بلندگوها و رسانه‌های خبری در اصرار بانوی خبرنگار بی‌حجاب هندی برای مصاحبه با او، به چهره‌ای بین‌المللی تبدیل شد، در جاده هزار توی کتاب «سرباز کوچک امام (ره)» می‌بینید که نوجوانی کم‌سن و سال چگونه توانست در اوج نیاز به بازی‌های کودکانه و راحتی و آسایش مادی، جان شیرین را یله کند و در یوزگی نامردان را نپذیرد.

مجموعه خاطرات «مهدی طحانیان» قهرمان ۱۲ ساله دفاع مقدس به قلم جذاب «فاطمه دوست‌کامی» به رشته تحریر درآمد و توسط نشر پیام آزادگان در اختیار علاقه‌مندان به ادبیات دفاع مقدس قرار گرفت.

با «سرباز کوچک امام (ره)» و همه نمادهای واقعی دنیای دیوارهای سیمانی و کرکسان سنگی «سرباز کوچک امام (ره)» همراه می‌شویم، با او صبر می‌کنیم، با او صبری می‌کنیم و به عمق خاطرات پس‌رکی سرک می‌کشیم که جهانی مقهور مقاومت و بزرگی‌اش شد. مؤسسه پیام آزادگان با تکیه بر بیانات معظم‌له در باب اهمیت خاطرات آزادگان ضمن ادامه روند فعالیت‌های فرهنگی خویش، همچنان می‌کوشد با توان بیش‌تری به ضبط و ثبت و نشر خاطرات آزادگان عزیز همت بگمارد و بی‌تردید در این راه دست خداوند و یاری همه دستداران این عرصه را می‌طلبیم.

۱۳	.....	پیشگفتار مؤلف
۲۳	.....	یادداشت راوی
۲۵	.....	بخش اول
۲۷	.....	فصل اول: کوچه باغ‌های کوشک
۴۵	.....	فصل دوم: یک انقلابی تمام عیار
۷۵	.....	بخش دوم
۷۷	.....	فصل سوم: جوان‌ترین مسافر کربلا
۱۰۷	.....	فصل چهارم: میهمان امواج کارون
۱۱۷	.....	فصل پنجم: در آرزوی شهادت
۱۸۹	.....	فصل ششم: ویرانه‌ای به نام خرمشهر
۲۱۹	.....	بخش سوم
۲۲۱	.....	فصل هفتم: عنبر، جایی برای زندگی
۲۳۷	.....	فصل هشتم: اسارت، دنیای تجربه‌های جدید
۲۶۱	.....	فصل نهم: همه خواهران من
۲۸۱	.....	فصل دهم: دلتنگ کرب و ویلا
۳۱۳	.....	فصل یازدهم: فریادرس بی‌پناهان
۳۳۱	.....	بخش چهارم
۳۳۳	.....	فصل دوازدهم: خداحافظ عنبر
۳۶۱	.....	فصل سیزدهم: رفقای نیمه‌راه



۳۸۳	بخش پنجم
۳۸۵	فصل چهاردهم: قفصی برای پرواز
۳۹۱	فصل پانزدهم: اعتصاب غذا
۴۰۷	فصل شانزدهم: صورة من المعركة
۴۲۱	فصل هفدهم: مدرسه اطفال
۴۵۳	فصل هجدهم: دردسره‌ای یک اتفاق
۴۷۳	فصل نوزدهم: صاروخ الحسین
۴۸۳	فصل بیستم: کریلا کریلا، ما داریم می‌آییم
۵۴۳	بخش ششم
۵۴۵	فصل بیست و یکم: وداع با اسارت
۵۷۵	فصل بیست و دوم: مسافر بهشت
۵۹۵	فصل بیست و سوم: روزهای ابری دانشگاه
۶۰۳	بخش هفتم
۶۰۵	فصل بیست و چهارم: ای روزها
۶۰۹	بخش هشتم
۶۱۱	فصل بیست و پنجم: گفت‌وگوهای تکمیلی
۶۵۱	آلبوم خاطرات
۶۶۵	اسناد
۶۷۱	فهرست اعلام
۶۸۵	منابع و مآخذ

WWW.KOOLAH.COM

### اوست کاتب

تیرماه سال ۱۳۸۷ وقتی برای همکاری در بخش معاونت پژوهش مؤسسه فرهنگی پیام آزادگان دعوت شدم، تصورش را نمی‌کردم که قرار است به چه دنیای غریب و بی‌انتهایی پا بگذارم. تا آن زمان وقتی صحبت از آزادگان می‌شد، ناخودآگاه یاد خرداد سال ۷۹ می‌افتم و لحظه‌ای که خیر ارتحال سیدآزادگان حجت‌الاسلام والمسلمین سید علی‌اکبر ابوترابی را شنیدم. هسته گریخته در مورد اسرا چیزهایی شنیده، دیده و خوانده بودم اما حقیقتاً باید اعتراف کنم که نمی‌دانستم دانسته‌هایم یک از هزار است.

بر سر خان بوبرکت اما غریبی دعوت شده بودم که لقمه برداشتن از آن، به جای سیری، بیش‌تر گرسنگی حریص می‌کرد. حالا و اینجا، فرصت مرور خدمات و پروژه‌های مختلفی که حین کار در معاونت پژوهش درگیرش می‌شدم، نیست اما همین قدر بگویم هر روز که می‌گذشت، دری‌برایم باز می‌شد به جزیره ناشناخته‌ای به نام اسارت که ساکنانش همکاری‌ها بودند. همکاری که روایت‌گر روزی از روزهای آن ایام بودند. هرکس داستان خودش را داشت، هرکس یادگاری از آن دوران برداشته بود، جسمی یا روحی‌اش اهمیت نداشت؛ مهم این بود که خاطرات و لحظات دوران اسارت جوری عجیب این رفقا را به هم پیوند زده بود.

یک سال بعد، ظهر یکی از اولین روزهای تابستان سال ۸۸ آزاده بزرگوار جناب آقای «مهدی طحانیان» در دفتر معاونت پژوهش مؤسسه فرهنگی پیام آزادگان نشستند پای ضبط صوتم. قرار بود خاطرات ایشان از صفر تا صد گرفته شود. چه یک جلسه، چه پنجاه جلسه. می‌دانستم ایشان همان آزاده‌ای هستند که سال‌ها پیش درخواست یک خانم خبرنگار هندی را برای مصاحبه در اردوگاه اسرای ایرانی در عراق، رد خاطر نداشتن حجاب رد کردند. با دیدن‌شان، برای یک لحظه گفته‌های پدر مرحوم و مادرم از ایامی که فیلم مصاحبه ایشان از تلویزیون پخش شد، یادم آمد. عکس‌ها و تصاویر دوران نوجوانی‌شان را بارها دیده بودم.

زیر لب بابت روزی‌ای که نصیبم شده بود، خدا را شکر و با توکل به او این‌طور

آغاز کردم:

«... بسم الله الرحمن الرحيم. امروز یکشنبه است، هفتم تیرماه سال ۱۳۸۸. اولین جلسه‌ای است که در خدمت آزاده عزیز جناب آقای طحانیان هستیم...»  
آن روز حتی تصورش را هم نمی‌کردم که قرار است سه سال بعد بگویم: «... بسم الله الرحمن الرحيم. امروز سه‌شنبه است، ۲۶ اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۱. صد و شصت و سومین جلسه مصاحبه با آقای طحانیان...»

طبق خواش و برنامه‌ریزی من مصاحبه از دوران کودکی آقای طحانیان شروع شد. دوران کودکی، ایام مدرسه، جریانات مربوط به پیروزی انقلاب اسلامی، رفت و آمد به سیج و دفتر تبلیغات سپاه اردستان، اعزام به جبهه، حضور پنجاه روزه ایشان در جبهه و شرکت در عملیات بیت المقدس، اسارت، اتفاقاتی که در فاصله لحظه اسارت تا انتقال به اردوگاه رخ داد، یک سال حضور در اردوگاه عنبر و سال بعدش در اردوگاه رمادی، هفت سال زندگی در اردوگاه بین القفقین و تب و تاب‌های این سال‌ها، آزادی، بازگشت به وطن، ادامه تحصیل و... تنها سرفصل‌های کلی موضوعات مورد بحث در این جلسات بودند.

طولانی شدن جلسات مصاحبه به حکم جنس کار، شرایطی را فراهم کرد که توانستم تا آنجا که امکان دارد، به جستجو و پژوهش در مورد مطالب عنوان شده در خاطرات آقای طحانیان و چگونگی شرایط و بستر اتفاق افتادن آن‌ها پردازم. معاشرت و داشتن تعامل با طیف وسیعی از آزادگان عزیز و تجربه ده‌ها ساعت مصاحبه با آن‌ها قبل و بعد از شروع این پروژه و تألیف کتاب «چشم‌تر» خاطرات غلام بهجت افراز، رئیس اداره رسیدگی به امور اسرا و مفقودین سازمان هلال احمر، این توانمندی را برایم فراهم کرد که شناخت خوبی از شرایط گوناگون اسارت در اردوگاه‌های مختلف به دست بیاورم و ذهنم ضمن آشنا و مانوس شدن با شرایط اسرای ایرانی، از بسیاری ابهامات موجود در این وادی پاک شود و در عوض با اطلاعات خوب و دسته‌بندی شده‌ای که یکی از کوچک‌ترین دستاوردهایش «جهت‌دار شدن» سوالات مصاحبه‌های آقای طحانیان بود، روبرو شوم. این اطلاعات که اکثر قریب به اتفاق‌شان ره‌آورد سفرهایی بود که همراه با همکارانم در مؤسسه فرهنگی پیام آزادگان داشتم، ماحصل حضور در همایش‌های مختلف مربوط به آزادگان بود. در این همایش‌ها با انجام فعالیت‌هایی از قبیل هم‌فکری در طراحی سؤال‌های مصاحبه، انجام مصاحبه، طبقه‌بندی پاسخ‌ها و اطلاعات به دست آمده، بررسی تواتر اتفاقات و موضوعات متنوع در اردوگاه‌ها و چک کردن صحت و سقم آن‌ها و...

ناخودآگاه در مسیری قرار می‌گرفتم که جلسات مصاحبه «سرباز کوچک امام (ره)» به لحاظ محتوا به خوبی مدیریت می‌شد.

یک سال از شروع مصاحبه می‌گذشت. حساسیت‌ها و دغدغه‌های آقای طحانیان ذره‌ذره به جان اثر ریخته می‌شد. هوش زیادی نمی‌خواست تشخیص متفاوت بودن طرز فکر ایشان. با این حال چند وقتی می‌شد که حین مصاحبه با ایشان مرتباً عبارات حکمت ۹۹ حضرت امیر<sup>(ع)</sup> در نهج‌البلاغه در ذهنم تداعی می‌شد، آنجا که می‌فرمایند:

«در گذشته مرا برادر دینی‌ای بود که کوچکی دنیا در چشمانش، او را در دیده‌ام بزرگ می‌کرد. او از تسلط شکم بر خود رها گشته و خواهان آنچه نمی‌یافت، نبود. آن‌گاه که لب به سخن می‌نشود سخنوران را مغلوب می‌کرد و عطش پرسش‌کنندگان را فرو می‌نشاند. افتاده بود و او را ناتوان می‌انگاشتند اما به هنگام کار و جهاد، چون شیربیشه، خشمگین و مانند مار، زهر گین می‌نمود. هیچ دلیل و حجتی در برابر خصم نمی‌آورد مگر آن‌گاه که نزد قاضی بود. هیچ‌کس را در کاری که در آن عذر داشت، نکوهش نمی‌کرد تا آنکه دلیلش را بشنود.»

از درد شکوه نمی‌کرد مگر بس از بهبودی. تنها سخنی بر زبان می‌راند که خود بدان عمل می‌کرد و آنچه را عمل نمی‌کرد بر زبان جاری نمی‌ساخت، چه بسا در سخن گفتن، کسی بر او چیره می‌گشت اما در سکوت هرگز شیفته شنیدن بود تا گفتن. آن‌گاه که دو راه در پیش داشت، می‌اندیشید که کدام یک به هوای نفس نزدیک‌تر است، پس دیگری را برمی‌گزید. بر شما باد این خصلت‌ها!... آن‌ها را به کار گیرید و در انجامشان، با یکدیگر به رقابت برخیزید و چنانچه توانایی انجام همه آن‌ها را نداشته‌اید، بدانید که بر گرفتن اندک آن، بهتر از واگذارن اعظم آن است...»

بی‌اغراق، در طول ساعات مصاحبه لحظه‌ای پیش نیامد که مهدی طحانیان را نوجوان سیزده ساله‌ای بینم که از بد حادثه گرفتار دشمن شده باشد. حتی آن موقع که درباره بازی‌ها و شیطنت‌های دوران کودکی‌شان صحبت می‌کردیم، چیزی از لابلای این خاطرات بود که بلوغ زودرس فکر و روح او را فریاد می‌کرد. وقتی او در همان یکی، دو ساعت اول اسارت، به دنبال ترجمه واژه «داوطلب» می‌گردد تا وقتی بعتی‌ها ادعا می‌کنند که [حضرت امام] خمینی او را از مهدکودک دزدیده و به جبهه آورده، یک کلام و قاطع صدایش را بلند کند که: انا متطوع... (من داوطلبم...)، دیگر چه جای جستجوی دلیل برای «ویژه بودن» شخصیت و دیدگاه این بزرگوار؟!

ثبت خاطرات آقای مهدی طحانیان در چندین فاز انجام شد. ابتدا، خاطرات ایشان از

دوران کودکی تا آزادی و موقوفش گرفته شد و سپس بعد از مطالعه نوشتار اول کتاب، روایت‌های ظریفی که در دور اول مصاحبه سهواً از قلم افتاده بود، گرفته شد. از مجموع ۱۶۳ جلسه مصاحبه قریب به ۳۵۰ ساعت صوت تولید شد. این حجم بالای صوت، زمانی که به تدریج توسط دوستانم خانم‌ها فاطمه رنجبران، فهیمه شاهرخ‌آبادی، زهرا سلمانی، الناز شریفی و ندا اسماعیلی واژه به واژه و در نهایت دقت پیاده و تایپ شد، تبدیل به ۷۴۰۰ برگه شد (اصوات و اوراق این مصاحبه‌ها به صورت مدون و دسته‌بندی شده در مخزن مؤسسه پیام آزادگان موجود است).

تحقیقات میدانی لازم از اواسط سال ۸۹ یعنی هم‌زمان با شروع نگارش نوشتار اول آغاز شد. در این مرحله مطالعه کتاب‌ها و بررسی مواد کتابخانه‌ای اعم از روزنامه، نشریه، یولن خبری، فیلم و عکس‌های مربوط به موارد عنوان شده در خاطرات آقای طحانیان مدنظر بود. این کار از جهت رفع ابهام و روشن شدن شرایط کلی و جزئی ماجرا یا اتفاقی که صحبت از آن‌ها رفته بود، برایم بسیار مهم و مفید بود. در این زمینه پای صحبت بسیار از مطلعین نیز نشستم.

جدای شیوه و نسخه راهی که برای ثبت و تدوین خاطرات پر حجم آقای طحانیان در نظر گرفته بودم، حساسیت چندجانبه خاطرات ایشان، تأییدی بود بر آنچه انجام می‌دادم. حساسیت‌ها و دلایلی چون: اول اینکه قسمت اعظم این خاطرات به شرح ماجراهایی می‌پرداخت که در اردوگاه‌های مختلف اتفاق افتاده و عموماً با خاطرات بقیه دوستان هم‌اردوگاهی‌شان در کلیت ماجرا، وجه اشتراک داشت. سختی نگارش وقتی اوج می‌گرفت که ناچار می‌شدم زمان و ماهیت برخی از این خاطرات را با مطلعین درجه اول یا آن‌ها که به طور مستقیم درگیر مسئله بودند چک کنم.

به عنوان مثال وقتی ماجرای اتو کشیدن پای یکی از اسرا به نام آقای «امیر شاهپسندی» را می‌گرفتم، بهتر دانستم که شرح جزئیات این ماجرا، تاریخ دقیق و کیفیت رخ دادنش را از زبان خودشان بشنوم. وقتی با دلی لرزان طی دو جلسه مصاحبه تحت عنوان مصاحبه تکمیلی، ماجرای قساوت سرگرد بعثی «نقیب محمد» و حکایت شکنجه و ایستادگی این بزرگوار را شنیدم و از خیلی جنبه‌های دیگر توانستم از صفحات مربوط به این ماجرا رفع ابهام کنم، متوجه شدم که به لطف خدا بیراه نرفته‌ام.

این ماجرا در طول کار چندین مرتبه تکرار شد. مصاحبه با «علی دروگری» آزاده‌ای که در اردوگاه بین‌القصفین بر گردن «رحیم» سرباز بعثی اردوگاه تیغ کشید، مصاحبه با «یحیی قشمی» که یکی از ۲۳ نفر آزاده‌ای که با صدام ملاقات کرد، مصاحبه با «احمد دهقان‌زاده»

مسئول قاطع در اردوگاه‌های بین‌الفصین، مصاحبه با «احمدعلی قورچی» یکی از اسرای مجروح عملیات والفجرمقدماتی و... تنها بخشی از این تلاش‌ها بود.

در همین بخش، طیف دیگری از مصاحبه‌ها جهت تکمیل اطلاعات «سرباز کوچک امام (ره)» انجام شد. این مرتبه در قالب بیست ساعت مصاحبه، به سراغ افراد مطلعی رفتم که در برهه‌ای از زمان در نقش گرفتن خاطرات آقای طحانیان سهیم بودند. در سفری به اردستان خدمت جناب سرهنگ «حسن زارعی» رسیدم. آقای زارعی در فضایی در حاشیه شهر، همان جا که سال‌ها پیش اردوهای آموزشی دانش‌آموزان بسیجی اردستان در آنجا تشکیل می‌شد، با روی گشاده به استقبال سؤال‌هایم آمد و در نهایت حوصله همراهی‌ام کرد. بعد از تنظیم مصاحبه این بزرگوار، متن مصاحبه را به رؤیت و تأییدشان رساندم. در همان سفر توفیقی دست داد و توانستم در محضر پدر و مادر آقای طحانیان به مرور خاطرات گذشته بپردازم.

در همین رابطه در سیران به دیدار خانم «شمسی بهرامی» رفتم و در یک شب بهاری تا نیمه‌شب پای صحبت‌های شیرین و شنیدنی خانم بهرامی که حالا معلم ادبیات و هنرمندی نقاش و خوش‌ذوق بودند، نشستیم. در ساختمان شورای شهر تهران به دیدار خانم «معصومه آباد» رفتم. با اینکه فرصت زیادی برای گفتگو در اختیار نداشتم، اما سعی کردم از همان فرصت کم نهایت استفاده را بکنم.

یک سال بعد، بعد از هماهنگی‌های لازم در دانشکده پرستاری و مامایی دانشگاه شهید بهشتی خدمت خانم «فاطمه ناهیدی» رسیدم. خانم ناهیدی علی‌رغم مشغله زیاد نزدیک دو ساعت از خاطرات اردوگاه عنبر صحبت کردند. از خاطراتی که با آقای طحانیان داشتند؛ از اولین دیدار در اردوگاه گرفته تا آن‌ها که در برخورد با محمدری فرمانده توجیه سیاسی اردوگاه به وجود آمده بود.

«حجت الاسلام و المسلمین سیدحسن میرسید» که حالا ساکن استان قم هستند، در دفتر مؤسسه فرهنگی پیام آزادگان مهمان ما شدند. با اینکه گفتنی‌های آقای میرسید از آقای طحانیان در فضا و زمان یک جلسه مصاحبه نمی‌گنجید اما در همان فرصت پیش آمده، آقای میرسید با چشم‌هایی بارانی به نقل خاطراتی از آن روزها و آقای طحانیان پرداختند. بعد از انجام مصاحبه دیدار ایشان با آقای طحانیان بعد از سال‌ها تازه شد. دومین دلیل برای بالا بودن میزان حساسیت خاطرات آقای طحانیان، جهانی بودن بازتاب برخی اتفاق‌ها و خاطرات بود. وقتی آقای طحانیان از سفر نابهنگام صدام و هیئت

همراهانش به روسیه، از شلیک شدن موشک «صاروخ الحسین» به تهران و سایر شهرها، از واکنش بی‌خاصیت برخی مجامع بین‌المللی در رابطه با استفاده تسلیحات شیمیایی توسط عراق، از مرگ ناگهانی عدنان خیرالله وزیر سابق دفاع عراق، از حمله صدام به کویت و ده‌ها مورد دیگر صحبت می‌کردند، برای رعایت سیر زمانی صحیح این اتفاقات و درآوردن استناد تاریخی‌اش، خودم را ملزم به تحقیق و استخراج اطلاعات موثق و مکمل این جریانات می‌کردم؛ کاری که شاید اگر می‌خواستم خاطرات یک رزمنده یا حتی یک فرمانده را بگیرم در این ابعاد گسترده، احتیاجی به انجامش نبود.

سومین دلیل هم متأسفانه، عدم دسترسی به کتاب یا کتاب‌های جامع خاطره‌ای بود که به طور ویژه به مسائل اردوگاه عنبر، رمادی و خصوصاً اردوگاه بین‌الفصین که حدود نه سال از دوران اسارت آقای طحانیان در آن طی شد بپردازد. روی این اصل معتقد بودم، سالانه قرار است بعد از سال‌ها خاطرات آزاده مهدی طحانیان در ظرفی با اندازه متفاوت این اردوگاه‌ها ریخته شود، پس باید تمام بضاعتم را به کار بگیرم و از این فرصت پیش آمده، نهایت استفاده را کنم تا هم خوانندگان به اندازه ممکن محظوظ شود و هم تا آنجا که در توانم است اسامی در تاریخ شفاهی اسارت باشم.

در نگارش اول، ۱۶۳ فایل به طور جداگانه مطالعه و خلاصه‌نویسی شد و عناوین مهم رویدادهای آن در فیش‌هایی جداگانه درآمد. هر فایل دارای موضوعات اصلی و فرعی بود. موضوعات اصلی رخ‌دادهای کلیدی هر جلسه بودند که می‌بایست همان‌جا نوشته می‌شد، نواقص درمی‌آمد و تکمیل می‌شد. این موضوعات دارای خط و ربط بودند و در فایل‌های بعدی امکان پیگیری‌شان تا رسیدن به نتیجه توسط خواننده فراهم می‌شد. موضوعات فرعی، مواردی بودند که به طور انفرادی نوشته می‌شد و بر حسب تاریخ و محل اتفاق افتادنشان در فایل‌ها به نام «توضیحات تکمیلی» ثبت می‌شد و کد می‌خورد. زمان زیادی صرف نوشتار اول شد. آنجا بود که به لطف خدا موختاریم به کار آمد. آنچه سال‌ها درباره زاویه دید (point of view)، طرح (plot)، درون‌مایه (theme)، شخصیت‌ها (characters)، فضا (atmosphere) و... خواننده و مصداق‌های عناصرش را در داستان‌های کوتاه و بلند، رمان‌ها و نمایشنامه‌های مطرح دنیا درآورده بودم، مثل یک ابزار جراحی به کارم آمد. با این ابزار قطعات پازل هزار تکه خاطرات آقای طحانیان را آهسته و پرحوصله از جایی جدا می‌کردم و جایی دیگر می‌چسباندم. ظرافت این بخیه زدن‌ها آنقدر بالا بود که نمی‌بایست کوچک‌ترین ردی در ذهن خواننده باقی بگذارد. در طی این مسیر فایل‌های مصاحبه دو، سه ساعته‌ای را به یاد می‌آورم که بیش از سی ساعت،

آن هم در چند روز متوالی وقت صرف نوشتنش شد.

حین نگارش، سؤالات ریزتری که حین مصاحبه پرسیده نشده بود، یکی یکی از لابه لای صفحات سرک می کشیدند و سرعت نگارش را می گرفتند. خرده مصاحبه های تلفنی همان موقع متولد شدند. مصاحبه هایی که اگر چه کم هم نبودند اما آمار ساعت هایشان از دستم خارج شد.

بعد از پایان نوشتار اول، نوبت اصلاح واژگان و مفاهیم بود. فایل های نگارش شده جلسه به جلسه تقدیم آقای طحانیان شد. ایشان هم در فرصت مناسب هر فایل را به دقت مطالعه می کردند و ایرادهای محتوایی شان را درمی آوردند. جلسات مصاحبه تکمیلی در این مرحله قابل پیش بینی بود. راوی «سرباز کوچک امام (ع)» روی واژه واژه اثر حساس بود. این حساسیت، کار را برای مؤلفی که خودش در به کار بردن واژگان و سواس داشت و به تعبیر همکاری به احترام «کلمه» از جا برمی خاست، سخت می کرد. گاهی پیش می آمد برای پیدا کردن واژه یا عبارتی که منظور ایشان را دقیق برساند، بار مثبت و منفی مورد نظر را داشته باشد، با ادبیات دوره اش هم خوانی داشته باشد و برگرفته از دامنه واژگان مورد استفاده راوی باشد. کلی کلنجار می رفتیم. این وسط چیزی اگر پیدا می شد تازه اول چانه زدن هایم بود. کلمه، عبارت یا جمله توصیفی یا توضیحی می بایست توسط آقای طحانیان هم غربال می شد. و همه این ها که کفتم و خواندید، هم زمان می خواست هم حوصله و صدا البته عرق و انگیزه...

آقای طحانیان دور اول نوشتار را که چک کردند دوباره با کوهی از کاغذ روبرو شدم. این بار حساسیت کار بسیار بالاتر بود. قاطبه نرفتن همین جا باید برطرف می شد. حالا نوبت سرباز کردن روزنه ها و منافذ خالی کار بود. توضیحات تکمیلی که با کدهایی مشخص شده بودند، به کمک آمدند و رفته رفته نشستند سر جانی خودشان. در نوشتار دوم که حقیقتاً نوشتاری جدید بود، با بازنویسی صد درصدی من فعل، مفاهمی چون شخصیت پردازی، سیر زمانی و فضا سازی به طور ویژه مدنظر بود. بی هیچ دخل و تصرفی در اصل اتفاقات و بستر پیدایش آن ها، می بایست از دل پاسخ هایی که در جواب سؤالات هدف دارم پرسیده بودم، زمان و مکان و رخ داده ها را برای هم ذات پنداری و مناسبت در هر خاطره هموار می کردم و تطبیق می دادم. حالا دیگر وظیفه پاسخگویی به سؤالات ذهن مخاطب، بر عهده قلم من بود. قلم صبوری که پا تند کرده بود تا از اشتیاق درونم عقب نیفتد.

با آقای طحانیان قرار گذاشتیم نوشتار دوم را هر کدام جداگانه بدون وقفه بخوانیم.



اگر می‌خواست بین خواندن فصول فاصله‌ای بیفتد، ممکن بود بعضی اشکالات ریز به مرور و با ورود خاطرات بعدی ناخودآگاه به دست فراموشی سپرده شود و شاید هم اصلاً به چشم نیاید.

به لطف خدا، بعد از چندین مرتبه بازخوانی و سومین بازنویسی کامل متن، نقایص کار برطرف شد و بعد از انجام اصلاحات ویرایشی، «سرباز کوچک امام (ره)» آماده ارائه به شما مخاطب عزیز شد؛ به این امید که در عصری که همجمله‌های مختلف دشمن، انقلاب اسلامی نازنین‌مان را نشانه رفته، این اثر به مثابه یک موشک فرهنگی عمل کند و قدمی در راه پیش‌برد اهداف نظام مقدس جمهوری اسلامی بردارد.

در این فرصت پیش آمده بر خودم واجب می‌دانم از زحمات عزیزانی که من را در این سال‌ها همراهی کردند، قدردانی کنم. سپاسگزاری می‌کنم از:

- آقای مهدی طحانیان، بابت شکیبایی‌ای که در این راه صرف کردند. ناسپاسی کرده‌ام اگر یاد نکنم از صبر و حوصله راوی «سرباز کوچک امام (ره)». بی‌اغراق ایشان با وسواس و بی‌آن‌که حتی از یکی از ۲۸۰۰۰ سؤالی که در طول ۳۵۰ ساعت مصاحبه از ایشان پرسیدم، خسته یا کلافه شوند، برایم دل‌گرمی بزرگی بودند برای به مقصد رساندن این بار امانت.

- آقای فریبرز خوب‌نژاد، قائم مقام مؤسسه فرهنگی پیام آزادگان که با همکاری‌هایشان در مراحل مختلف، روند تولید این اثر را تسریع بخشیدند. ایشان به عنوان یکی از هم‌اردوگاهی‌های آقای طحانیان در اردوگاه بین‌القفسین، از جمله دوستانی بودند که با مطالعه این اثر قبل از چاپ، راهنمایی‌های ارزشمندی برایم داشتند. همچنین سپاسگزاری می‌کنم از مساعدت‌های ایشان در راه ساخت فیلم مستند «سرباز کوچک امام (ره)» که حین نگارش این اثر، آن را تهیه کردم تا مخاطب با تماشای آن ارتباط نزدیک‌تری با محتوا و شخصیت‌های اثر برقرار کند.

- سرکار خانم فرزانه قلعه‌قوند، معاون پژوهش مؤسسه فرهنگی پیام آزادگان که حضورشان در کنار «سرباز کوچک امام (ره)» و حمایت‌های بی‌دریغ و دلسررانه‌شان از این اثر پس از نشر، یکی از خوش‌اقبالیهایی بود که روزی این کار شد.

- دوست گرامی ام سرکار خانم سیده اعظم حسینی - مؤلف کتاب دا - که با مشاوره‌های مختلف‌شان چه در سیر ثبت خاطرات و مصاحبه‌ها، چه در فرآیند تألیف و چه در بازخوانی و رفع نقایص موجود، من را از نقطه نظرهایشان بهره‌مند کردند.

- آقایان حسن زارعی، امیر شاهپسندی و سیدحسن میرسید که قبول زحمت کرده، علی‌رغم مشغله کاری‌شان، بیش از آنچه انتظار داشتم با اشتیاق به واگویی کردن

خاطرات‌شان از آقای طحانیان پرداختند و کمک بزرگی به فهم صریح‌تر خاطرات «سرباز کوچک امام»<sup>(۱)</sup> کردند.

-دوست عزیزم سرکار خانم دکتر نهاد بازگیر، دانش‌آموخته زبان و ادبیات عرب و فرزند بزرگوار شهید عبدالقادر بازگیر که زحمت ترجمه و بازبینی متون عربی و گفتگوهای موجود، برعهده‌اش بود.

- دوستان و همکارانم در معاونت پژوهش مؤسسه فرهنگی پیام آزادگان به ویژه خانم‌ها مریم بیات و زهرا سلمانی که مشتاقانه پای هر صفحه‌ای که نگاشته شد، ذوق به خرج دادند و با حمایت‌هایشان در مراحل مختلف تولید این اثر، راه را برایم هموار کردند. و سپاس و احترام ویژه‌ام نثار همسر فرهیخته‌ام «آقای حسن‌احیایی» که جدای حمایت‌های مسفقانه و بی‌دریغ‌شان در این سال‌ها، اگر نبود تشویق‌ها و دل‌گرمی‌هایشان در پیچ و خم راه تحقیق و تألیف، بی‌شک این اثر به سلامت به ثمر نمی‌رسید.

بر دوستان کوچک فرزندانم «رحانه» و «حسین» بوسه می‌زنم که صبورانه و سخاوتمندانه سهم زیادی از وقتی را که به آنها مختص بود، تقدیم «سرباز کوچک امام»<sup>(۲)</sup> کردند. برای آنها و قدم‌های معصومانه‌شان که همراه تمام سختی‌ها و شیرینی‌های این اثر بودند؛ آرزوی پیمودن راهی روشن و پرامید در زندگی را دارم.

فاطمه دوست‌کامی، اسفند ماه ۱۳۹۱

[jamande1361@gmail.com](mailto:jamande1361@gmail.com)

# یادداشت راوی

بسم الله الرحمن الرحيم

خدای بزرگ را سپاسگزارم که توفیق را حقیر را مصدق کرد و توانستم  
در سال ۱۳۸۸ میلادی خاطراتم را به منظور تهیه کتاب در مطابقت پژوهش  
مؤسسه فرهنگی و اجتماعی آذربایجان بازگو کنم.

از فروردین ماه سال ۱۳۸۸ تا اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۱ در مجموع  
۳۵۰ ساعت خاطراتم را در جلسات مقصود برای در مجلس سربازان  
مطابق روش کتابی مجلس سربازان که با محبت و هوشمندی ایشان  
با رعایت دقیق و کمالی از رویه‌های تاریخی و تأیید شده  
در قالب کتاب «سرباز کوچک» آماده گردید و پس از آن  
تأیید شد.

تا آنکه بعد از آن به حجم هزاران مصاحبه با افراد و خانواده‌ها  
مصاحبه‌های گوناگون از رمان‌های مختلف به نقل از این عصر  
این مطلب از تاریخ نشر این کتاب تنها هر مطلبی را که با محتوای  
مطابقت داشته باشد، تأیید می‌کنم.

رومن الله المصدق

موسسه مطبوعاتی «سربازان»

